

# مکاتیب تاریخی

نقل از سفینه مجمع البحرین

خان احمد حکمران گیلان در حاشیه حکیم وزارت خواجه مسیح بخط خود نوشته

دستور العمل وزرا بقول حکما چهار چیز است صدق اقوال ، و حسن افعال ،  
و نویر اموال ، و اندیشه مال ،

اولا صدق اقوال حقیقی آنستکه از نتیجه حسبه الله حکیم الطبعی باشد که  
کذب را قبیح داند و بواسطه تهذیب اخلاقی که کرده اقدام بآن نتواند نمود نه  
آنکه از سیاست حاکم ظالم ترسد و راست گوید و راستی کند یا بواسطه فریب مردم  
خود را سلفظ از کذب نماید .

و حسن افعال حقیقی آنستکه مأمور بتخلقوا باخلاق الله باشد بعد از  
تحلق بی اختیار حسن الافعال نه آنکه همچون سگ نفسان زمانه یا بطریق  
گره در پشت بامها جهت فریب گنجشگان با آب دهن مخلوط بخون نجس  
موشن طهارت سازد و اصلاح نمازی که وضو بجهت آن واجب شده نپردازد ،

و توقیر مال آنستکه بطریق عدالت باشد که غیر آن تکمیر و بال است ،  
و اندیشه مال آنستکه منظور حقیقی مال آخرت باشد و اگر نه چنین است  
تدبیر رستگاری از وخامت مال جهان محال است ، و من در این زمانه این صفات  
در خود نمی بینم تا بوزیر من چه رسد . اگر احياناً ملك ظالم و وزیر عادل اتفاق  
افتاده امید از کرم مقدر ازلی دارم که نسبت من بوزیر من از ازل چنین نیفتاده  
باشد بمرحال بگمان اینکه این مرد شایسته است و از او این اخلاق ظاهر خواهد

شد منصب وزارت را باو رجوع کردیم و وصیت من باین مرد آنستکه ملاحظه عدالت را اهم مهمات دانسته توفیر حقیقی را در ضمن آن شناسد . ( در خانه اگر کسیت یکحرف بست )

### من نفحات الانس مولانا جامی قدس سره

حکیم سنائی قدس سره - کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدمست وی

بابدر شیخ رضی الدین علی لالا ابناعم بوده اند . در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس سره مذکور است که خواجه حکیم سنائی در وقتی که محضر بود در زیر زبان چیزی میگفت حاضران گوش به پیش دهانش بردند این بیت میخواند که  
باز گشتم ز آنچه گفتم زانکه نیست در سخن معنی و در معنی سخن

عزیزی این معنی را شنید و گفت عجب حالست که در وقت بازگشتن

از سخن نیز سخن مشغول بوده است . وی همواره منزوی و منقطع بوده و از مخالطت اهل دنیا معترض . یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت آن بود که بملازمت و زیارت وی رود شیخ مکتوبی بوی نوشته که مشتملست بر بیسی لطایف  
از جمله مکتوب است

داعی را عقل و روح در پیش خدمتست ولیکن بنیه ضعیف دارد که طاقت

تفقد و قوت تعهد ندارد ان المملوك اذا دخلوا قرية افسدوها کلاته مندرس چه

طاقت بارگاه جباران دارد و شیر زده ناقه چه تاب پنجه شیران آرد . بزی

عزاسمه داند که هر بار که سراپرده حشمت ایشان در این خطه مختصر زدند .

حاجت آمده است این ضعیف منزوی را رخت عاقبت بعزب خانه غولان بردن و بضاعت

قناعت را بهمراهان خضر و الیاس سپردن . اکنون به بزرگی که ذوالفضل الکبیر

بآن بزرگ دین و دنیا عطا کرده که گوشه دل این گوشه گرفته را بتفقد خود

خراب نکند که جسم حقیر این بنده نه سزای چشم قریر خداوندیست .

## § بر لب چشمه §

بر لب چشمه دختری کوچک  
 آب پر کرد و خواست برگردد  
 دختر از ترس مادر و پدرش  
 مادرش دید و خشمگین گردید  
 کودک بی گناه را زدو گفت :  
 پدرش پیش رفت و مانع شد  
 « هر که کار بزرگ فرماید  
 داشت يك كوزه بزرگ بدست  
 كوزه افتاد بر زمین و شكست  
 گریه كرد و کنار چشمه نشست  
 بهر تشبیه دختر از جا جست  
 « بی هنر، بی شعور، نادان، مست ! »  
 داد این پند و خشم زن بگست :  
 کودکان را نتیجه اش اینست ! »

سید، مجدالدین میرفخرائی (گلچین)

## قطران شاعر آذربایگان

( ۷ )

بقلم سید احمد کسروی

### رفتن شاعر دوباره بگنجه

رفتن قطران دوباره بگنجه در آخرهای زندگانی خود و پیوستن او بدربار  
 امیر فضلون زندگانی او را باز دیگر از تاریکی بیرون میآورد . گویا در باره همین  
 سفر گنجه است که در آغاز چکامه ای می گوید :

چو کریم ز تبریز رو سوی گنجه  
 بت سیم سیما شد آگاه و آمد  
 بزاری مرا گفت ای برگرفته  
 اگر یار خواهی ترا هست یاری  
 ماز یادت آمد همی یار پیشین  
 ز دوری بدل بر نشانده نهالی  
 نموده دلش مایه هر دلالی  
 دل از دابر مهربان بی و بالی  
 اگر مال خواهی ترا هست مالی  
 کت آمد ز پیوستن ما ملالی